

# زندگی حقیقی

فراخوانی برای فاسد کردن جوانان

آلن بدیو

ترجمه‌ی احسان پورخیری، حسین طیب



## فهرست

- یادداشت مترجمان ..... ۷
- یادداشت ..... ۹
- فصل یکم: جوان بودن در این روزگار: معنا و بی معنایی ..... ۱۱
- فصل دوم: درباره‌ی سرنوشت امروزین پسران ..... ۴۷
- فصل سوم: درباره‌ی سرنوشت امروزین دختران ..... ۶۵
- یادداشت‌ها ..... ۸۷
- پیوست: تاریخ و رخداد در فلسفه‌ی آلن بدیو (نوشته‌ی کانتن میاسو) ..... ۸۹
- واژه‌شناسی: (انگلیسی به فارسی) ..... ۱۱۵
- نمایه‌ی نام‌ها ..... ۱۱۷

## فصل یکم

### جوان بودن در این روزگار: معنا و بی‌معنایی

بگذارید با واقعیت‌ها آغاز کنیم: من ۷۹ ساله‌ام. پس هیچ می‌شود فهمید چرا باید به حرف زدن درباره‌ی جوانی توجهی داشته باشم؟ علاوه بر آن، چرا باید حرف زدن درباره‌ی جوانی با خودِ جوانان برایم اهمیت داشته باشد؟ آیا این خود آنان نیستند که باید درباره‌ی تجارب خودشان، در مقام جوانان، حرف بزنند؟ آیا برای درس عبرت و حکمت به این‌جا آمده‌ام، درست مانند پیرمردی که با مخاطرات زندگی آشناست و به جوانان تعلیم می‌دهد که سربه‌زیر و بی‌سروصدا باشند و جهان را همان‌طور که هست به حال خود بگذارند؟

احتمالاً خواهید دید یا امیدوارم ببینید که قضیه کاملاً برعکس است؛ که من در این خصوص با جوانان حرف می‌زنم که زندگی چه چیزی در چنته دارد، درباره‌ی این‌که چرا مطلقاً ضروری است جهان را تغییر دهیم و درباره‌ی این‌که چرا، درست بدان دلیل، باید خطرها را به جان بخریم.

باری، می‌خواهم کلی به عقب بازگردم تا با صحنه‌ای مشهور که به فلسفه مربوط می‌شود آغاز کنم. سقراط، پدر همه‌ی فیلسوفان، به اتهام «فاسد کردن جوانان» به مرگ محکوم شده بود. تا جایی که ثبت شده و می‌دانیم، نخستین استقبال از فلسفه به شکل اتهامی بسیار جدی بوده است: فیلسوف جوانان را فاسد می‌کند. پس اگر بنا داشتیم آن دیدگاه را برگیریم، به‌سادگی می‌گفتم: هدف من فاسد کردن جوانان است. اما «فساد» چه معنایی داشته است، از جمله در ذهن قضاتی که سقراط را به اتهام فاسد کردن جوانان محکوم به مرگ کرده بودند؟ «فساد» مورد نظر ما به پول

ربطی ندارد. [کار سقراط] از جنس «رسوایی» در معنایی که امروزه در مطبوعات می‌خوانید نیست، وضعیتی که افراد با سوءاستفاده از جایگاه خود در این یا آن نهاد دولت پول پارو می‌کنند. قطعاً قُضات سقراط مقصودشان چنین اتهامی نبوده است. برعکس، از یاد نبریم که یکی از نقدهای سقراط به هم‌اوردن‌اش، به اصطلاح سوفیست‌ها، دقیقاً این بود که آن‌ها بابت تدریس‌شان پول می‌گرفتند [و اصطلاحاً دانش فروش بودند]. از سوی دیگر، باید این‌طور بگویم که او جوانان را با درس‌های انقلابی‌اش به رایگان فاسد می‌کرد، حال آن‌که [شاگردان به] سوفیست‌ها به سبب درس‌هایی که تعلیم می‌دادند، درس‌های فرصت‌طلبی، با دست‌ودل‌بازی پول می‌پرداختند. بدین ترتیب تا جایی که پای سقراط در میان است، «فاسد کردن جوانان» قطعاً به پول ربطی نداشته است.

[اتهام سقراط] به فساد اخلاقی هم ارتباطی نداشته است، چه رسد به آن نوع رسوایی‌های جنسی‌ای که باز درباره‌شان در مطبوعات می‌خوانید. در مقابل، سقراط، یا افلاطون با روایت - یا سر هم کردن؟ - منظر سقراط، برداشتی مشخصاً والا از عشق داشته است، برداشتی که عشق را از رابطه‌ی جنسی منفک نمی‌کند، اما به تدریج به سود نوعی عروج سوپزکتیو<sup>۱</sup> عشق را از آن جدا می‌سازد. یقیناً این عروج می‌تواند و حتی باید از دریچه‌ی ارتباط و اتصال با بدن‌های زیبا آغاز کند. اما چنین ارتباطی نباید به تحریک جنسی صرف فرو کاسته شود، زیرا این ارتباط پایه‌ی مادی دستیابی به آن چیزی بود که سقراط آن را ایده‌ی امر زیبا می‌خواند. پس عشق، دست‌آخر، زایش اندیشه‌ی نوین است که از دل رابطه‌ی جنسی صرف بر نمی‌آید، بلکه از چیزی برمی‌آید که می‌توان آن را عشق-معطوف-به-اندیشه‌ی جنسی خواند. این عشق-اندیشه بخشی از خودسازی فکری و معنوی است.

سرآخر، فساد جوانان به دست فیلسوف نه مسئله‌ای مربوط به پول است نه مربوط به لذت. پس آیا ممکن است به مسئله‌ی فساد از طریق قدرت ارتباطی

---

1. subjective ascension / d'ascension subjective

داشته باشد؟ رابطه‌ی جنسی، پول و قدرت یک جور تثلیث شکل می‌دهند، تثلیث فساد. گفتن این‌که سقراط جوانان را فاسد کرده مانند این است که بگوییم او از نطق‌های اغواکننده‌اش برای رسیدن به قدرت بهره می‌برده است. از قرار معلوم، فیلسوف به هدف دستیابی به قدرت یا اقتدار از جوانان استفاده می‌کرده است. جوانان در خدمت جاه‌طلبی او بوده‌اند. پس، از قرار معلوم، فساد جوانان بدین معنا بوده که ساده‌لوحی آنان به شکل آن‌چه می‌توان آن را، هم‌داستان با نیچه، اراده‌ی معطوف به قدرت خواند درمی‌آمده است.

اما یک بار دیگر هم می‌گوییم: «قضیه کاملاً وارونه است!» سقراط، به چشم افلاطون، صراحتاً سرشت فاسدکننده‌ی قدرت را رسوا می‌کند. قدرت است که فساد می‌آورد نه فیلسوف. در کار افلاطون نقدی گزنده به حکومت جباران،<sup>۱</sup> به میل به قدرت، هست که نمی‌توان چیزی بدان افزود و به‌نوعی حرف آخر را درباره‌ی این موضوع زده است. از قضا باور مقابل آن را می‌بینیم: مشارکت فیلسوف در سیاست هیچ ربطی به اراده‌ی معطوف به قدرت ندارد، بلکه در بی‌علاقگی نسبت به قدرت ریشه دوانده است.<sup>۲</sup>

پس دیدید به برداشتی از فلسفه رسیدیم که کاملاً با جاه‌طلبی و رقابت بر سر قدرت بیگانه است.

در این زمینه، مایل‌ام قطعه‌ای از جمهوری افلاطون را، با ترجمه‌ی کم و بیش نامتعارفی که از آن به دست داده‌ام، برای‌تان بخوانم. اگر دوست داشته باشید، می‌توانید آن را در قالب یک مجلد پیدا کنید. بر روی جلد این اطلاعات آمده است: «آلن بدیو» (نام مؤلف) و در پایین آن، «جمهوری افلاطون» (عنوان کتاب). پس

#### 1. tyranny / tyrannie

۲. درباره‌ی نقد افلاطون به حکومت جباران، بنگرید به کتاب هشتم و نهم جمهوری (ترجمه‌ی محمدحسن لطفی) و نیز تاریخ فلسفه (یونان و روم) نوشته‌ی فردریک کاپلستون [جلد یکم]، ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتویی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش (چاپ ششم: ۱۳۸۸)، صفحات ۲۶۸-۲۵۹.